

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث قبل:

در جلسات گذشته، بعضی از مقدمات و مبادی تصدیقیه و مبانی بحث از فقه تربیت را مورد بررسی قرار دادیم؛ در جلسه آخر اشاره‌ای به فرق بین فقه و اخلاق شد.

عرض کردیم که فقه و اخلاق از حیث ملاک تفاوت دارند.

قصد داریم فرق میان فقه، اخلاق و تربیت را روشن کنیم و بعد از آن معنای لغوی تربیت را هم بحث کنیم و وارد معنای اصطلاحی و فقه تربیت بشویم.

تفاوت علم فقه و علم اخلاق:

وجوه مطرح شده در تفاوت علوم:

1. اختلاف در موضوعات؛

گاهی بیان می‌شود که میان دو علم، تفاوت و اختلاف موضوعی وجود دارد.

بعضی از افراد در نوشته‌هایشان گفته‌اند که بین اخلاق و فقه از حیث موضوع اختلاف است؛ اخلاق مربوط به رذایل و کمالات نفس است؛ مربوط به اوصاف نفس است. یعنی در این علم بررسی می‌شود که «انسان چگونه نفسش را به اوصاف کمالیه متخلّق کند؟ و چطور اوصاف خبیثه و رذایل را از نفسش دور نماید؟»

اما علم فقه مربوط به فعل خارجی و عمل مکلف است؛ و فقه بررسی می‌کند که «فلان عمل از منظر شارع واجب است. و آن عمل دیگر حرام است.»

بدین ترتیب اختلاف موضوعی بین اخلاق و فقه روشن می‌شود.

اشکال وجه اول:

اشکال این حرف با توضیحاتی که در جلسات گذشته مطرح شد، روشن می‌شود؛ فقه منحصر در احکام افعال خارجی نیست؛ وقتی می‌گوییم موافقت التزامیه آیا واجب است یا نه؟ این، یک بحث فقهی است؛ بحث از این است که آیا این موافقت التزامیه‌ی نفسانی، نسبت به احکام الهی واجب شرعاً أم لا؟

وقتی می‌گوییم «الحسد معصیه و إن لم یظهر» - همانطور که برخی از فقها گفته‌اند- حسد، حتی اگر اظهار هم نشود، باز هم حرام است. البته گروهی از فقهاء نیز می‌گویند حرام نیست و فقط در صورت اظهار، حرام می‌شود. ولی به هر حال این یک بحث فقهی می‌شود. که به نظر ما این حسد در مرحله اولیّه‌اش غیر اختیاری است و متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد. اما ابقائش در

نفس اختیاری است و می‌تواند متعلق تکلیف قرار بگیرد. نیت هم موضوع فقهی است؛ وقتی می‌گوییم نیت که یک امر قلبی است، در نماز واجب است، یعنی یک امر قلبی در فقه متعلق حکم قرار گرفته است.

اساساً یکی از مقدمات فقه تربیت همین مسئله است که فقه، منحصر به احکام افعال خارجی مکلفین نیست و افعال قلبی را هم شامل می‌شود.

بنابراین، نمی‌توان پذیرفت که بین علم اخلاق و علم فقه، در موضوع، تفاوت وجود دارد.

اگر مکلف غیبت کرد یا حسد ورزید، در علم فقه می‌گویند عمل اوحرام است؛ اما در اخلاق می‌گویند این آدم، صفت بدی دارد؛ حسد دارد؛ کینه دارد؛ غرور دارد. در اخلاق صحبت از اوصاف نفسانی است اما وقتی به نتیجه عملی کشیده شد، موضوع فقه می‌شود. یعنی خود فعل بما هو فعل خارجی را اخلاق نمی‌گویند.

محور اخلاق نفس و اوصاف نفسانی است؛ از بین بردن رذایل نفسانی یا تحصیل کمالات نفسانی است. مرحوم نراقی می‌گوید: «علم اخلاق دانش صفات مهلکه و منجیه، چگونگی موصوف شدن و متخلّق گردیدن به صفات نجات‌بخش و رها شدن از صفات هلاک‌کننده است»

و محور فقه عمل است! اما در عین حال فقه منحصر به افعال و اعمال خارجی نیست. قبلاً گفتیم امور قلبی دو قسم دارد؛ برخی از امور قلبی از اوصاف قلب محسوب می‌شود؛ مانند علم و مثل جاهل. اما برخی دیگر از امور قلبی از افعال قلب به حساب می‌آید. مثل نیت. آن دسته از امور قلبی که از اوصاف قلب است، معلوم نیست در دایره احکام فقهی قرار بگیرد؛ اما آن دسته که فعل قلب است، در دایره احکام فقهی قرار می‌گیرد.

2. اختلاف در اغراض؛

مرحوم آخوند در باب اختلاف علوم مبنایی دارد و اختلاف علوم را به اختلاف اغراض می‌داند.

در این بحث چنین گفته می‌شود که «غرض از اخلاق، تغییر خُلق انسان‌ها، تحول روحی آدمیان و مصون داشتن سلوک و رفتار از خطایا و انحرافات است، به طوری که در افعال و مقاصدش معتدل شود»

غایت اخلاق در این بیان، اعتدال النفس است؛ یعنی علم اخلاق می‌خواهد، نفس انسان به جایی برسد که در هر قضیه‌ای و در هر موردی معتدل عمل کند. از اینجا روشن می‌شود که بین اخلاق و تهذیب تفاوتی وجود دارد؛

در تهذیب بحث اعتدال مطرح نمی‌شود. انسان شبانه‌روز نماز بخواند و تمام روزها روزه بگیرد و چله‌نشینی مستمر داشته باشد و دائماً قرائت قرآن بکند؛ اینها همه موافق تهذیب است چون در تهذیب چیزی به نام اعتدال نداریم.

امّا معیار و غایت اخلاق، اعتدال است. یعنی عمل اخلاقی آن است که انسان را در همه امور بین الافراط و التفریط قرار بدهد. در سخن گفتن، به اندازه سخن بگوید؛ نه افراط کند و نه تفریط. همچنین در خوردن و آشامیدن و سایر افعال نه افراط نماید و نه تفریط.

ممکن است کسی بگوید در فقه هم می‌گویند: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» [1]؛ اما فقه کاری به اعتدال ندارد، فقه غایتی به نام

اعتدال ندارد. اخلاق می‌گوید من می‌خواهم نفس تو را نفس معتدله قرار دهم. این نفس در همه شؤون زندگی، آن‌جایی که باید صبر کند صبر کند، آن‌جایی که باید فریاد بزند فریاد بزند، آن‌جایی که باید حرکتی انجام بدهد حرکتی انجام بدهد، آن‌جایی که باید سکوت کند سکوت کند.

فرق بین اخلاق و تهذیب

فرق تهذیب، تزکیه و اخلاق چیست؟

در حوزه علمیه مقدسه ما، تهذیب را اخلاق می‌گویند و اخلاق را تهذیب. اما با قطع نظر از بحث لغوی این دو کلمه، که در آنها هم مقداری فرق وجود دارد، بین اخلاق و تهذیب تفاوت وجود دارد. غایت در علم اخلاق اعتدال النفس است. اما در تهذیب – مانند فقه – کاری به اعتدال النفس نداریم.

در فقه گفته می‌شود که نباید ظلم شود؛ ظلم به مولا نشود؛ حق مولا ادا گردد. همچنین حق مردم ادا شود. حق مخلوقات ادا گردد؛ یک پرنده‌ای اگر لانه‌ای برای خودش درست کرده، از بین بردن این لانه چه‌بسا حرام فقهی باشد. اگر حرمتش را هم نپذیریم، قطعاً کراهت شدید دارد. این را فقه می‌گوید و کاری به اعتدال ندارد. غایت فقه آنست که انسان به سعادت برسد. غایتش، تقرّب به خداست. غایتش مطیع بودن و عبودیت است. اما اخلاق اساساً کاری به عبودیت و بندگی ندارد؛

تحلیل وجه دوم:

این بیان، بیان خوبی است. گرچه ما در بحث اصول، فرمایش آخوند ره را مقداری مورد مناقشه و اشکال قرار دادیم؛ اما اینجا مؤیدات و شواهدی وجود دارد اخلاق و فقه را از این منظر جدا می‌کند. وجوه تمایز فقه و اخلاق:

1. اختلاف در اعتباری بودن فقه؛

ممکن است بگوییم که اخلاق یک علم حقیقی است و مربوط به تربیت نفس و اعتدال نفس است و فقه یک امر اعتباری است. ملاک در امر اعتباری متفاوت است. و راه‌های خاصی دارد.

یکی از این راه‌ها در قانون «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ» مطرح می‌شود. این قانون مختص به احکام و فقه است. و اصلاً اخلاق در این میدان نمی‌تواند وارد بشود.

شارع می‌گوید: «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ» به عنوان نمونه شیری که از گاو دوشیده می‌شود، لَبَن نام دارد. حالا ممکن است در آزمایشگاه زیر میکروسکوپ، ذرات خون در این لبن دیده شود. اما می‌گوییم عرف به این، دَم نمی‌گوید. و آن را لبن می‌داند. و «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ».

– در باب تغییر جنسیت، این قاعده خیلی جریان دارد؛ اگر زنی تغییر جنسیت داد یا مردی جنسیت خود را به زن تغییر داد، چه می‌شود؟

براساس این قانون، در مورد آن مرد باید احکام زن جاری شود! باید چادر سر کند؛ از نامحرمان خود را حفظ کند و تمام احکام زن بر او جاری می‌شود. چون «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ»

نمونه دیگر در مورد مساجد است؛ مثلاً این مسجد یک زمانی صد متر بود. حالا مقدار دیگری به آن ملحق کردیم. طبق این قاعده، این زمین ملحق شده هم مسجد محسوب می‌شود؛ جزء همان مسجد است.

یا در باب نماز مسافر، حدّ ترخّص شهرها، همیشه تغییر پیدا می‌کند؛ یک امر ثابت نیست. هر ده سال یک بار حدّ ترخّص تغییر پیدا می‌کند. اینجا می‌گوییم «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ» تا حالا به این نقطه خاص - مثلاً - می‌گفتند «قم». حالا صد متر آن‌طرف‌تر را هم می‌گویند «قم»؛ و می‌شود مبدأ برای حدّ ترخّص. اما در اخلاق اصلاً ردپایی از این قاعده نداریم.

البته این مسئله برمی‌گردد به همان نکته اعتباری بودن. و «الأحكامُ تَابِعَةٌ لِلْأَسْمَاءِ» هم بر اساس همین اعتباریات است. اما اخلاق اعتباری نیست. لذا تابع اسماء نیست؛ شجاعت، یک صفت حقیقی است نه اعتباری. اگر نام کسی شجاع باشد، شجاعت پیدا نمی‌کند؛ نام او را صابر بگذارند، صابر نمی‌شود. یکی از مؤیدات اختلاف فقه و اخلاق در غایت، همین مسئله اعتباری بودن است.

پدری وصیت می‌کند و خانه هزار متری را به یکی از بچه‌هایش می‌بخشد، در حالیکه بقیه ورثه فقیرند؛ همه می‌گویند این پدر کار غیر اخلاقی کرده. آیا می‌توان گفت این کار غیر اخلاقی، سبب می‌شود که وصیت از جهت فقهی باطل باشد؟ اگر کسی بگوید این وصیت باطل است فقه را نچشیده!

فقه یک امر اعتباری است. شارع بر اساس «الناس مسلطون علی اموالهم» گفته این پدر سلطنت دارد. او در تمام عمرش یک خانه بزرگ دارد و می‌خواهد آنرا وقف برای حوزه یا فقرا بکند. از منظر فقهی اشکالی ندارد. گرچه در روایات داریم که اول مراقب خودتان و اطرافیان و خانواده باشید و بعد به سراغ دیگران بروید؛ اما از جهت فقهی اینگونه هبه یا وصیت، درست است. پس فقه یک امر اعتباری است. و مؤید این اعتباری بودن، قاعده «الاحکام تابعة للأسماء» می‌باشد.

باید به این نکته‌ها توجه کرد. فقه اعتباری است و مرزهای اعتبار در آن مهم است. از منظر فقهی یک معامله‌ای اسمش مضاربه است و سودش هم حلال و طیب است. اما یک دهم همان سود را به عنوان ربا بخواهید بگیرد حرام است. چرا؟ چون «الاحکام تابعة للأسماء» آن حلیّت تابع مضاربه است و این حرمت تابع عنوان ربا.

2. «علت و حکمت» در فقه و اخلاق؛

در فقه بحثی مطرح است به نام «علت و حکمت» و گفته می‌شود «الْعِلَّةُ تُعَمِّمُ وَتُخَصِّصُ». حکمت آنست که وجودش سبب وجود حکم است ولی عدمش سبب نفی حکم نیست.

اما در اخلاق اصلاً چنین چیزی را نمی‌توانیم تفوّه کنیم؛ مثلاً نمی‌شود گفت «حکمت صبر فلان مطلب است». صبر حقیقی دارد؛ علل و عواملی دارد؛ مقدماتی هم دارد. اما همه آنها یا مجموع من حیث المجموع آنها می‌شود «علت». ردپایی از چیزی به نام حکمت نمی‌بینیم.

در اخلاق، برای اینکه آدم گرفتار افراط نشود باید کارهایی انجام دهد؛ مثلاً کمتر حرف بزند. آیا این «کمتر حرف زدن» حکمتِ عدم الافراط است؟ نه؛ بلکه علت آن است.

از مصادیق دیگر افراط، «تملّق» است؛ تملّق، از مصادیق بارز افراط و از اخلاق رذیله محسوب می‌شود. منشأ تملّق چیست؟ یک منشأ، زیاد حرف زدن است. یک منشأ، حسد است.

ما بحث حسد را در چند جلسه برای آقایان مطرح کردیم. برای من تازگی داشت که در روایات ائمه علیهم السلام آمده که یکی از

آثار حسد، تملُّق است. کسی که جلوی شما می‌نشیند و تملُّق شما را می‌گوید، نسبت به شما حسد دارد. اما حکمت در آن چیست؟ در امور اخلاقی آیا چیزی به نام حکمت داریم؟ خیر. نمونه دیگر از جریان حکمت در فقه را در شبهات موضوعیه می‌بینید؛

شارع در شبهات موضوعیه، به جهت تسهیل فرموده: «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ» [2]. حال ممکن است کسی بگوید «برای من از اجتناب، تعب و حرجی به وجود نمی‌آید؛ پس آن تسهیل چیست؟» فقهاء می‌گویند تسهیل، حکمت است.

3. «اطاعت و عصیان» در فقه و اخلاق؛

تفاوت دیگر فقه و اخلاق این است که در اخلاق چیزی به نام اطاعت و عصیان وجود ندارد؛ و این مسئله به جوهر فقه و جوهر اخلاق بر می‌گردد.

در باب اخلاق، چون بحث اعتدال نفس است، «لَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ الْإِطَاعَةُ أَوْ الْمَعْصِيَةُ» می‌خواهم نفسم را سخی بار بیاورم، حلیم بار بیاورم، می‌خواهم نفسم را حبیب همه موجودات عالم بار بیاورم. حبّ به همه چیز، حبّ به مخلوقات خدا، عشق به مخلوقات خدا. در این‌ها اطاعت و معصیت معنا ندارد اصلاً.

البته گاهی اوقات عناوین اخلاقی، موضوع عناوین فقهی قرار می‌گیرد. در آیه شریفه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» [3]. «اصبروا» در اول آیه، اخلاقی است؛ در عین حال در فقه هم مطرح می‌شود. لذا مانعی ندارد که صبر، از آن جهت که «صِفَةٌ حَسَنَةٌ جَمِيلَةٌ لِلنَّفْسِ»، عنوان اخلاقی داشته باشد و از آن جهت که امر مستحبی است جنبه فقهی پیدا کند. باید توجه داشت که فوارق مطرح شده، مانعة الجمع نیستند. در بعضی موارد قابلیت اجتماع هم دارند.

4. «انشاء و اخبار» در فقه و اخلاق؛

این نکته را هم دیدم در بعضی از کلمات، می‌گویند یکی از فرق‌هایی که بین اخلاق و فقه وجود دارد، این است که اخلاق گزاره‌های خبری است؛ «این کار خوب و پسندیده است»

اما فقه گزاره‌های انشایی دارد؛ «این کار باید انجام شود یا بهتر است انجام شود». این «بهتر است انجام شود» همان مستحبّ انشایی است.

عناوین فقهی روی عمل می‌آید. به عنوان نمونه در مورد «راستگویی» اگر بخواهیم در اخلاق بحث کنیم، چنین می‌گوئیم که «راستگویی خوب است» اما در فقه می‌گوئیم «صِدِّق؛ یجب قول الصدق» اخلاق متکفّل انشا نیست. اما فقه متکفّل انشا است. فقیه ادله را بررسی می‌کند که آیا خبری است یا انشائی. گزاره‌های انشائی مربوط به فقه می‌شود.

در «أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ» [4] فقها می‌گویند ما قرائنی داریم که رسول خدا در مقام انشاء بوده. و این یک معیار روشن است که هر جا در مقام انشاء بودن ثابت شد، آن حکم را فقهی دانست. و هر جا دیدید در مقام خبر است، عنوان اخلاقی دارد. نهایتاً اگر فقیه شک داشت، مانند مرحوم آقای خویی ره، آن را حمل می‌کند بر حکم اخلاقی.

5. تبعیت احکام از مصالح و مفاسد؛

محور پنجم در تفاوت فقه و اخلاق، مسئله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد است. در اخلاق انشاء وجود ندارد تا بگوییم این انشاء تابع مصلحت است. چنانکه گذشت، گزاره‌های اخلاقی از جنس خبر است و

گفته می‌شود «راستگویی خوب است؛ دروغ‌گویی بد است». البته حسن و قبح در مسائل اخلاقی وجود دارد، ولی بر اساس آن‌ها جعل صورت نمی‌گیرد.

یکی از بحث‌هایی که در مسئله تأثیر زمان و مکان در اجتهاد مطرح می‌شود، همین است. در احکام فقهی، مصالح و مفاسد تأثیر دارند؛ ممکن است یک چیزی مثل «دَم» تا یک زمانی هیچ منفعت محلّه‌ای نداشته و به همین جهت خرید و فروشش باطل بوده باشد، اما در زمان دیگر منفعت محلّه پیدا کرده و خرید و فروش آن صحیح شود.

در فقه این چنین است؛ اما در اخلاقیات تغییر در ملاک مطرح نیست. راستگویی از منظر اخلاق همیشه خوب است. اما فقه می‌گوید اگر راستگویی جایی موجب از بین رفتن جان کسی بشود، حرام است. البته همان‌جا هم راستگویی حُسن ذاتی خود را از دست نمی‌دهد.

اخلاق می‌گوید راستگویی خوب است، معیارهای اخلاقی قابلیت تغییر ندارند، اما معیارهای فقهی که موضوع برای جعل و انشا قرار می‌گیرند، قابلیت تغییر دارند. پس با وجود این فوارقی که مطرح شد، ببینید چقدر فاصله بین فقه و اخلاق وجود دارد.

نباید اینها با هم مشتبه شود؛ و نباید گفت فقیه در هنگام فتوا تناسب حکم با اخلاق را ببیند. فقه یک عالم دیگری است، یک میدان دیگری است؛ یک ضوابط دیگری دارد؛ یک حقیقت دیگری دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] - سوره اعراف آیه 31

[2] - تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج 1، ص: 285- وَ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ.

[3] - سوره آل عمران ، آیه 200

[4] - الکافی (ط - الإسلامیة)، ج 5، ص: 135- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ